

تأثیر بحث مثل افلاطونی در کیفیت علم

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

راجع به تأثیر بحث مثل افلاطونی در کیفیت علم

و حضور ادراک و وجود ذهنی عرض شد که بعضی

قائل به این مسئله شدند که از آنجایی که علم و

ادراک باید براساس یک حقیقت ثابت و مجرد باشد

و آن حقیقت ثابت و مجرد لا يَتَحَقَّقُ فِي الْخَارِجِ

إِلَّا فِي ضِمْنِ الصُّورَةِ الْكُلِّيَّةِ وَ الْإِدْرَاكِ الْكُلِّيِ وَ

الْحَقِيقَةِ الْكُلِّيَّةِ الْخَارِجِيَّةِ وَ الشَّامِلَةِ لِجَمِيعِ الْجُزْئِيَّاتِ

فِي عَالَمِ الْأَعْيَانِ وَ الشَّهَادَةِ.

به این کیفیت باید معتقد به تحقق مثل و اعتقاد

جناب افلاطون به این مسئله باشیم که در جلسه قبل

درباره عدم صحت این استناد و این دلالت مطالبی

عرض شد و گفتیم که مسئله علم جزئی، یک

واقعیت خارجی است سواء اینکه در وراء او یک

حقیقت کلیه باشد یا نباشد و آن علم جزئی در خارج

به واسطه ارتباط مثال **مُدْرِك** با مثال **مُدْرَك** است و

نسبت به این ارتباط عرض کردیم که بعضی ها - که

همان ادراک عامیانه باشد - را تصور بر این است که

نفس فعل و عمل خارجی موجب انبعاث آن صورت
مثالیه است. می گویند که این عمل را انجام بده تا در
ازاء آن این ثواب را ببری. این عمل را انجام بده تا
در ازاء آن این اجر را به تو بدهند. روایات در این
زمینه بسیار است و آیات قرآن نسبت به این مسئله
حکایت می کند که بدون عمل کار برنیاید.

به قول مرحوم طالقانی که به مرحوم آقا شیخ
محمدتقی جعفری - خدا او را بیامرزد - نصیحت
می کرد و ایشان می گفت که آخرین شعری که ایشان
در آن شب به من گفت و ما دیگر ایشان را ندیدیم
این بود که:

تارسد دستت، به خود، شو کارگر *** چون فُتی از کار، خواهی زد به سر^۱

نتیجه خارجی فعل براساس نیت و کیفیت اراده مرید

همه این مطالب درست است که اینجا دار عمل
است «و إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ و لَا حِسَابَ و غَدًا حِسَابٌ
و لَا عَمَلٌ»^۲.^۲ خب این مسئله اشکالی ندارد که هر
فعلی موجب یک اثر و نتیجه خارجی است که آن
عمل براساس نیت و براساس کیفیت اراده مرید

^۱. منسوب به شیخ مرتضی طالقانی.

^۲. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۸۴. رساله عمره مفرده، ص ۶۲:

«امروز عمل است و حسابی نیست، و فردا حساب است و عملی نیست.»

تنظیم می‌شود؛ چه بسا شما عملی را انجام بدهید و نفس آن عمل موجب رضای پروردگار و تقرب باشد و [موجب] انبعاث و انبساط روح باشد و چه بسا همان عمل و حتی بهتر از آن را انجام بدهید و موجب سخط و غضب و ابتعاد باشد. [عمل] یکی هست، هیچ فرقی نمی‌کند!

یک عمل، دو صورت دارد؛ یک صورت، صورت مستحسنة است و یک صورت، صورت قبیحه. آن وقت در اینجا مسائل خیلی زیادی هست که چطور یک عمل انسان که به ظاهر خوب است ولی در باطن [خراب است]. گفت: «خوش بُودَ گر محک تجربه آید به میان»؛^۱ معلوم بشود که این عملی که انسان انجام داده آن طرف چه واقعیتی را زائیده و به وجود آورده است. انسان درس می‌خواند و این درسش به جای اینکه مقرّب باش مبعّد می‌شود. تبلیغ می‌کند به جای اینکه مقرّب باشد، مبعّد است حتی

۱. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۵۹:

خوش بُودَ گر محک تجربه آید به میان *** تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

تأثیر می‌گذارد؛ یعنی تبلیغش تأثیر می‌گذارد و افرادی که در جلو نشستند متأثر می‌شوند و گریه می‌کنند و این نحوه بیان او آنها را منقلب می‌کند ولی در دل او چه خبر است؟!

چندی پیش می‌خواندم یکی از کشیش‌هایی که در یکی از ایالات آمریکا بود، مبلغ بسیار قهاری بود و سخنور خیلی عجیبی بود و در هر جا که می‌رفت و سخنرانی می‌کرد همه مخاطبین را تحت تأثیر قرار می‌داد و آنها گریه می‌کردند و می‌گفتند که بهتر از این، شخصی نمی‌تواند ما را برگرداند و متحول کند. بعد از مدتی معلوم شد که به بیا و باقالی بار کن! چه خبر است از پرونده فساد اخلاقی او! هیچ شهری از شهرها نیست الا اینکه ایشان در آنجا اثر خیر از خودش گذاشته است! این قضیه چگونه می‌شود و این مسئله چطوری است؟! باینکه تأثیر می‌گذارد ولی خیلی عجیب است که چطور این مطلب و قضیه باعث می‌شود که یک واقعیت به نحو و شکل دیگری باشد!

تأثیر قدرت بیان در نفس

در همین خطبای ما در سابق هم افرادی بودند که

اینها واقعاً از نظر بلاغت نمره بیست می گرفتند و از نظر اداء کلام و تعدیه مراد، در مراتب بسیار بالایی بودند و منقلب و متحول می کردند، مجلس را در اختیار و کنترل خود درمی آوردند، اذهان افراد را واقعاً مسحور و ممهور در بیان خودشان می کردند و واقعاً خطرات اینها خیلی زیاد است چون وقتی که نفس در تحت سیطره نفس دیگری قرار بگیرد طبعاً می تواند تأثیر پیدا کند ولی در همان موقع که دارد صحبت می کند برای اهل فن مشخص است که این عبارات و کلمات در چه ظلمتی دارد اداء می شود و در چه کدورتی این مسائل دارد مطرح می شود. از امام حسین علیه السلام می گوید اما امام حسین او کدورت‌زا و ظلمت‌زا است. از علی علیه السلام می گوید ولی آن علی او ظلمت در درون می‌کارد و کدورت در نفس می‌آفریند. آن وقت [آنها با] این نحوه بیان، افراد را در خود سحر می‌کنند.

سحر کردن افراد با بیان

تعبیری که بزرگان نسبت به بعضی از اینها داشتند این است که اینها سحر می‌کنند؛ «و **إِنَّ مِنْ**

البیانِ لَسِحْرًا! «ظاهراً در کلام امیرالمؤمنین در

همین حکم ایشان هست که در آخر نهج البلاغه است.

وجود طرق مختلفه برای نفوذ

یکی از طرق نفوذ به همین نحو و به همین کیفیت است. همان طوری که انسان از نقطه نظر قوای ظاهری می تواند شخصی را در تسخیر خود درآورد، یک شخص پهلوان و زورمندی می تواند شخص ضعیف را در تسخیر خود دریاورد که نتواند حرکت کند همین طور از نقطه نظر نفس، انسان می تواند شخص دیگر را در تسخیر خود دریاورد که خب در این زمینه اصلاً طرق مختلفی هست و مسائل بسیار زیادی است. لذا اینجا خیلی دقت می خواهد که انسان چه قسم و چگونه با افراد برخورد کند و چه دیدگاهی داشته باشد تا اینکه در دام آنها نیفتد و باید کمک بگیرد چون در بعضی از اوقات، دیگر خود شخص نمی تواند مُدرک و مبین و ممیّز باشد و این

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۹. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۳۲؛ سیری در تاریخ پیامبر اکرم صلی الله و علیه و آله و سلم، ج ۲، ص ۹۷.

حرکت سریع نفسانی جوانان

او از اول می گوید که نیرو تا اینکه جلوی همه فسادها گرفته بشود. وقتی می روی می روی می روی ده سال پانزده سال بیست سال از بهترین اوقات عمر خودت را می گذرانی، در اوقات عنفوان شباب، نیرو، جوانی و حرکت که حرکت جوان بسیار سریع تر و پرنرژی تر از حرکت افراد پیر و اینهاست حتی حرکت نفسانی آنها چون تعلقشان کمتر است و با تعلق کمتر، نفس سریع تر می تواند به آن مسائلی که مورد توجه است برسد. لذا می فرمایند که **«علیکم بالأحداث»**^۲ به خاطر همین مسئله است. حالا

انسان می رود بعد از بیست سال یک دفعه در سرش می زند که ای داد بیداد بیست سال ما گذشت و هنوز به مسئله و مطلب نرسیدیم و راه ما غیر از این بوده و غیر از این شده است. البته خب بالأخره هر کسی در این مسائل تکلیف خود را دارد و همه تقصیرها را

۱. گلستان سعدی، باب اوّل، ص ۲۲.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۹۳:

«علیکم بالأحداث!». حیات جاوید، ص ۱۱۷:

«بر شما باد به نوجوانان!»

هم به گردن این و آن نمی تواند بیندازند. بالأخره خدا به هر کسی عقل و فهم داده و راه را برای همه افراد باز کرده است. حالا ما یک وقتی چشمان را می بندیم، می بندیم اما اگر یک وقتی نخواهیم ببندیم بالأخره خدا به یک طوری و به یک قسمی مسئله را می رساند؛ ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾^۱ او از آن اول می گوید که آقا جان به دنبال این قضیه نرو.

بنده خودم شاهد هستم و در زندگی خود به بعضی از موارد برخورد کردم، چند مورد، حدود چهار پنج مورد خیلی مشخص و شاخص بوده است که اگر راهنمایی بزرگان نبود قطعاً من مسیر دیگری را اختیار می کردم! حالا چه زمانی دوباره برگردم و متوجه بشوم اینها دیگر با خدا هست یا اصلاً برنگردم یا اینکه انسان در این ضمن حیف و میل بشود!

تأثیر متابعت در انسان

اصلاً گاهی اوقات ممکن است دیگر عمری هم

^۱ . سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۹. الله شناسی، ج ۲، ص ۵۴:

«و کسانی که در ما مجاهده می نمایند، ما آنان را به راههای خودمان رهبری می کنیم.»

دست ندهد؛ یعنی در اثر متابعت با یک شخص. متابعت خب متابعت است؛ برو این کار را انجام بده، برو در این مسئله اقدام کن، برو نسبت به این، کار را انجام بده و خب گاهی اوقات این رفتن دیگر تمام است. می گویند که عمودی می رود و افقی می آید. گاهی مسئله این طوری است که دیگر راه برگشت نیست. یک دفعه می بیند عجب عجب! این کسی که ما به دنبالش می رفتیم، این که تصور می کردیم متصل است و دستش به جایی بند است و **مؤید من عندالله** است، نیتش این بود؟ پس چرا این نیت را از اول به ما نگفتی عموجان؟! چرا نیت را از اول بیان و اظهار نکردی؟! خب اینها چیزهایی است که دیگر انسان می بیند راه برگشت ندارد و تمام!

منظور از حکیم در روایت: «**ضَلَّ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ**»

لذا اینجا مسئله خیلی مسئله مهمی است که «**ضَلَّ**

مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ». حکیم نه به معنای

عارف کامل است بلکه همین قدر فردی که نسبت به

مصالح و مفسد خبرویت دارد، در همین حد هم

باشد کافی است. حالا آنها برای مراتب بسیار بالا

هست. البته بنده راجع به این مسائل إن شاء الله در

جلد سوم [اسرار ملکوت] یک توضیحاتی می‌دهم که خیلی لازم است، به‌خصوص در یک هم‌چنین ازمنه‌ای.

اثر، زائدهٔ نیت عمل

قضیه این است که چطور این عمل یک اثری می‌زاید، در این شک نیست و کسانی که می‌خواهند از این شانه خالی کنند مطلب را به یک نحوی می‌خواهند منتفی بکنند و فایده‌ای ندارد. این یک مسئله است.

مسئلهٔ دوم همان‌طوری که عرض کردیم مطلب از این یک‌قدری دقیق‌تر است، این است که خود آن عمل فی حدّ نفسه آن اثر را نمی‌زاید بلکه آن نیتی که در آن عمل هست اثر را می‌زاید حالا چه آن عمل انجام بگیرد یا نگیرد. وقتی یک شخصی قصد قتل فرد دیگری را دارد و این هفت‌تیر را برمی‌دارد که او را به قتل برساند، در این موقع یک نفر از پشت دست او را می‌گیرد اما این شخص الآن قاتل است گرچه از نقطه نظر قوانین در دنیا قاتل محسوب نمی‌شود و محکمه برای او حکم قتل جاری نمی‌کند گرچه باید او را به زندان ببندازند ولکن از نقطه نظر واقع و از

نقطه نظر پرونده الهی این فرد قاتل است چون می‌خواست او را از بین ببرد و مانعیت برای قتل، غیراختیاری بوده است نه اختیاری. اگر مانعیت اختیاری باشد خب آن می‌آید جلوی آن جنبه قاتلیت و عاملیت و فاعلیت را می‌گیرد اما این غیراختیاری است و لذا در بحث تجرّی که مرحوم آخوند هم در اول کفایه در مباحث علم و تجرّی و امثال ذلک راجع به این مسئله صحبت کردند، آن محل ایراد و اشکال است که چطور انسان بدون لحاظ این مسئله، این کارها را و اتصاف به استحسان و قبح را می‌تواند نسبت به خود حمل کند.

برگشت مسئله حسن و قبح

برگشت مسئله حسن و قبح به قبح و حسن فاعلی است نه به حسن فعلی. فعل، فعل است و فعل، وجود است و وجود، **أَمْرٌ خَارِجٌ وَ لَيْسَ لَهُ شَأْنٌ بِالْحُسْنِ وَ الْقُبْحِ** زیرا این فعل عبارت از یک تحقق امر خارج است و تحقق امر خارج، هیچ جنبه‌ای از حسن و قبح بر آن نیست. فرض کنید اگر کسی از یک دیواری بالا می‌رود؛ مگر از دیوار بالا رفتن بد است؟ حالا کسی از دیوار بالا می‌رود

به عنوان اینکه یک ورزش است. هستند از اینهایی که می‌خواهند تمرین‌هایی برای جنگ به افراد خاص بدهند به اینها می‌گویند که از دیوار باید بالا بروید و به یک نحوی از جاهای خیلی صعب العبور بالا بروید. فرض کنید اگر کسی خواست از این دیوار بالا برود و طناب انداخت آدم می‌گوید که شاید می‌خواهد تمرین کند و فقط می‌خواهد ببیند که چطوری است. نفس از دیوار بالا رفتن که بد نیست. از آن طرف، پایین آمدن از دیوار، آن‌هم که بد نیست اما آنچه که به این قبح می‌دهد عبارت از خود شیء است یعنی خود آن نیت به آنها قبح می‌دهد و آن را قبیح می‌کند که آن قصد سرقت و تعدی باشد. آن قصد است که او را به این نحوه و به این کیفیت می‌اندازد. تازه در آن بحث سرقت هم باید به دنبال این رفت که نیت سرقت او به چه لحاظی بوده است؟ آیا در عسر بوده و آیا ضرورت بوده یا نبوده است؟ اینها خودش برای خودش مسئله دارد و این طور نیست که حالا چون سرقت است پس سریعاً احکام سرقت و امثال ذلک و مجازات برای او باید اعلام

بشود. به این راحتی نمی‌شود دست برید و یک نفر را اعدام کرد. آن قاضی باید پدر خودش را در بیاورد تا بتواند به تمام زوایای این فعل و این عمل با نیات و با حواشی و خصوصیات اطلاع پیدا کند. نه اینکه تا یک پرونده به دستش بیاید [سریع حکم کند]، اینکه قضاوت نیست بلکه باید برود [تحقیق کند] چون خونی دارد ریخته می‌شود! جان است که دارد گرفته می‌شود! مگر کشک است آقا جان؟! ﴿مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي آلٍ أَرَضٍ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا﴾^۱ مگر همین طوری می‌شود یک نفر را گرفت و جانش را گرفت؟! آن دنیا چوب در آستین آدم می‌گذارند! مسئله به این چیزها نیست. باید تمام خصوصیات و شرایط و اینها همه لحاظ بشود. فعل حرام انجام می‌شود؛ فرض کنید که زنا است، بسیار خب زنا، زنا است حالا این زنا به چه نحو بوده، به چه کیفیت

۱. سوره مائده (۵) آیه ۳۲. رساله نکاحیه، ص ۲۱:

«هر کس، کسی دیگر را بکشد بدون آنکه آن کس، کسی را کشته باشد و یا در زمین فساد نموده باشد، پس گویا مثل آن است که تمام مردم را کشته است!»

بوده، در چه نیّتی بوده، شرایط چه بوده و
خصوصیاتش چه بوده است؟ تمام اینها
من حیث المجموع باید به دست بیاید آن وقت تازه این
بتواند به جایی برسد. لذا مگر هر کسی می‌تواند
قضاوت کند!؟

لزوم مجتهد مسلّم بودن قاضی

باید قاضی، مجتهد مسلّم باشد در همه ابعاد فقه
و در همه ابعاد مبانی اخلاق و مسائل اجتماعی و
اطلاع کافی بر روان‌شناسی افراد در خارج و در
هنگام اتیان و انجام این عمل [داشته باشد]. مطلب
این است و مسئله به این راحتی نیست. قاضی باید
مجتهد مسلّم باشد!

بنده در همان اوایل انقلاب یادم هست که یکی
از افرادی که از منتسبین به ما هم هست و بسیار فرد
عالم، متقی، خوش‌نفس، مهمتم و با عرق و حمیت
دینی است آن موقع ایشان یک مسئولیتی داشت و به
او مسئولیت جمع‌آوری افراد خاطی را داده بودند و
اینکه مسئله بعضی از محلات را در این طرف و
آن طرف طهران حل کند و ببندد. خلاصه اینها را در
یک جایی جمع‌آوری کرده بودند و آن بساط فساد و

اینها را برچیده بودند. او مانده بود که در احوال اینها چه کار کند، خب چه کند؟ یک مشت افراد با این خصوصیات و با این کیفیات در اینجا هستند. بعضی‌ها به او می‌گفتند که آقا مسئله را تمام کن و قائله را ختم کن. او گفت که من نمی‌توانم یک هم‌چنین کاری بکنم. اینها آدم و انسان هستند و روی چه حسابی بیایم این کار را بکنم؟ حالا این کارها به خاطر مسائلِ مختلفی بوده است؛ فقر و بدبختی و فلاکت بوده که آمدند به این اوضاع افتاده‌اند آن‌هم زمان سابق، زمان شاه و زمان فساد! هرچه به او گفته بودند و اصرار کرده بودند، نپذیرفته بود. بالأخره با مرحوم آیه الله حاج شیخ حسن صافی در اصفهان تماس می‌گیرد که ایشان بسیار مرد بزرگی بوده و از مجتهدین مسلم بوده و از شاگردان شاگردان مرحوم قاضی، شاگرد مرحوم آقای هاتف قوچانی بوده است و بسیار اهل تقوا، مراقبه، احتیاط و متوسل بوده است و از نقطه نظر فضل هم ایشان بسیار مرد عالمی بود و نقل می‌کنند در یکی از سفرهایی که ایشان به حج مشرف شده بودند در بسیاری از مواردی که حتی در همان زمان سابق خود آن بعثه ایرانی در

پاسخ سؤالات احکام حج مانده بودند و نتوانسته بودند [جواب بدهند] وقتی که از ایشان که در حج بودند سؤال می‌کنند ایشان در هر قضیه فی البداهه پاسخ آن حکم را می‌داده و حل آن مشکل را می‌کرده است و این اطلاع ایشان و تضرع علمی ایشان را نشان می‌داد که چقدر بر مبانی وارد و خبیر بود و خیلی می‌گویند که ایشان مثل آب خوردن این مشکل را حل می‌کردند و پاسخ این چیزها را می‌دادند. بسیار مرد بزرگی بوده و ما کراراً خدمت ایشان می‌رسیدیم و ایشان هر وقت به مشهد مشرف می‌شدند به منزل مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می‌آمدند و ما هم به خدمتشان می‌رسیدیم و در آن سفری که به اتفاق مرحوم آقا به اصفهان رفتیم به منزل ایشان هم رفتیم و خلاصه از افرادی بودند که در شرایط فعلی باید بگوییم که ایشان **عديم النظير** بودند. حالا یک وقتی قلیل می‌گوییم و یک وقتی می‌گوییم که ای کاش و ای کاش و ای کاش.

خلاصه به ایشان تلفن می‌کند و می‌گوید که آقا من با این افراد چه کنم؟ ایشان می‌فرمایند که شما

باید همه آنها را در جایی [نگه‌داری] کنید و در تحت تربیت و کفالتان قرار دهید و به یک نفر از آنها حق ندارید صدمه بزنید. آن شخص می‌گفت که ما همه آنها را نگه‌داری کردیم و التزاماتی از آنها گرفتیم و به کار و داشتیم و حتی برای خیلی از اینها شوهر پیدا کردیم و زندگی و سروسامانی به آنها دادیم و فقط یک نفر بود که من دیدم مثل اینکه او به هیچ راه و صراطی مستقیم نمی‌شود ماندم که او را چه کنم. می‌گفت که مسئولیت او را هم نپذیرفتم و گفتم که من این مسئولیت را نمی‌پذیرم ولی بقیه آمدند و او را هم راحتش کردند و آن یکی را فقط از میان اینها [مجازات کردند].

حالا ببینید اسلام چه دستوری به انسان می‌دهد و چه راهی برای انسان می‌گذارد؟ کار خلاف کرده؟ خب کرده است! کارش خلاف بوده یا نیتش خلاف بوده است؟ کدام یک از این دو؟ کار خلاف مثل کارهای بقیه است مگر فرق می‌کند؟! در خود نفس عمل که فرقی نمی‌کند و تفاوتی نیست.

اهمیت نیت کار

صحبت در نیت است. خب او هم که اصلاً از

نیت چه می فهمد؟! نه حرام و نه حلال می فهمد. آن بدبخت به خاطر شکمش و فقر و فلاکت و این چیزها خودش آمده در این وضعیت و موقعیت افتاده است. اینها مسائلی است که ما این مسائل را از روش و سیره ائمه خود استخراج و استنباط می کنیم. قضیه همین طوری کشکی نیست! قاضی باید به روان شناسی افراد اطلاع داشته باشد که این در تحت چه شرایطی است؟ چه حال و هوایی دارد؟ چه میزان فهم و شعور دارد؟ دو نفر یک طور نیستند، دو نفر یک امر را بد می دانند ولی یکی بد می داند یکی بدتر می داند! اینها همه تأثیر دارد. این قاضی باید بفهمد که الآن او در شرایط فهم و ادراک در چه موقعیتی بوده است. خلاصه همه اینها مسائلی است که باید به آن رسید. این هم مسئله دوم است.

مثال، زاینده مثال

از این مسئله عمیق تر و دقیق تر همان طوری که قبلاً خدمت رفقا عرض شد که نظر و اعتقاد بنده بر این هست، این است که نفسِ عمل خارج موجب تحقق وجود مثالی در عالم مثال نیست بلکه خود مثال است که مثال می زاید و مثال است که خلق مثال

می کند. یک وقتی می گوئیم که این انفاقی که الآن دارم انجام می دهم، این عمل؛ دست کردن در جیب و پول در آوردن و به فقیر دادن موجب یک اثری در مثال است به طوری که اگر کسی با من ارتباط نداشته باشد اما چشم مثالی اش باز باشد، یک دفعه به رفیقش رو می کند و می گوید که فلانی در فلان شهر الآن یک کاری کرده است! شصتتس خبردار می شود که فلانی یک کاری در اینجا کرده و یک عمل خوبی در اینجا انجام داده است. حالا در این مقدار یا می فهمد چه بوده و نمی خواهد بگوید یا اینکه نمی فهمد ولی همین قدر می فهمد که او یک عمل خوبی انجام داده است. دیده شده بعضی از اوقات شما نشسته اید و یک دفعه خاطرۀ یک رفیقی در ذهنتان می آید و دلتان می خواهد که یک دفعه با او تماس بگیرید، این از این قبیل است. دیده شده گاهی از اوقات شما یک دفعه دلتان هوای [رفیقتان] را می کند و می بینید که یک دفعه به یک رفیقتان یا یک کسی از آشنایان شما یا شخصی تمایل پیدا کردید و یادش کردید و می گوئید که فلانی را مدتی است که ندیده ایم، باید ببینیم. او آن موقع چه کار کرده است؟! اینها

همین طوری با همدیگر ارتباط و ربط دارند یا اینکه گاهی اوقات دیده‌اید که یک دفعه یاد کسی را می‌کنید - البته نمی‌خواهم بگویم که این قاعده کلی است بلکه این به خود شخص هم مربوط است ولی خیلی از موارد این اتفاق می‌افتد - و می‌گویید که ای بابا حوصله داری! این قضیه از کجا پیدا می‌شود؟! از کجا یک هم‌چنین [خاطره‌ای می‌آید؟!]

علت پیدایش خاطره

خاطر که گتره نیست! این خاطره‌ای که الآن دارد می‌آید به خاطر اتصال نفس به همان مثال منفصل است و خاطر گتره نیست. این خاطره از کجا می‌آید؟! این به خاطر آن موقعیتی است که در خارج حاصل می‌شود.

مثلث رابطه بین خدا و استاد و سالک

لذا مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - همیشه می‌فرمودند که مسئله سالک با استاد خودش مانند یک مثلث می‌ماند که یک گوشه مثلث استادش قرار دارد و یک گوشه‌اش این [شاگرد] قرار دارد و آن نقطه بالا هم خدا قرار دارد. هرچه که او انجام بدهد در همان وقت بالا می‌رود و به این گوشه [استاد]

می آید. این طوری نمی رود [که اول به گوشه استاد
برود بعد به بالا برود بلکه اول] بالا می رود و بعد
اینجا [گوشه استاد] می آید. او هم که می خواهد یک
لطفی بکند مستقیم این طوری [به سمت شاگرد]
نیست بلکه اول بالا می رود و بعد این طوری
[به سمت شاگرد] می آید. آن نقطه بالایی که نقطه
هرم است یا زاویه مثلث است دخالت اصلی دارد در
این نقل و انتقالی که دارد از این دو نقطه به یکدیگر
همین طور انجام می شود. لذا ایشان می فرمایند که
مسئله اتوماتیک وار است! بخواهی نخواهی این آمده
است، آمد و رفت. یا فرض کنید که مسئله به عکس
است.

آنچه که در اینجا هست این است که این عمل
خارج یا آن نیت، نیت آن فعل را نمی زاید بلکه
صورت مثالی خود شخص است که او در مقام
فاعلیت و علیت در عالم مثال نه در عالم ظاهر،
صورت مفعولیت و انفعال را به یک صورت
مستحسنة یا به صورت قبیحه در عالم مثال به وجود
می آورد. به وجود آوردن این صورت فاعلیت در
عالم مثال، ظهورش در عالم ماده، فاعلیت فاعل

است؛ یعنی همین که او در عالم مثال دارد این عمل را انجام می‌دهد فاعل در این دنیا دارد این عمل را انجام می‌دهد. وقتی که او آن عمل را انجام داد و نتیجه‌اش یک تقرب و یک تجرد و یک اقتراب بیشتر از قبل از انجام فعل برای آن فاعل حاصل شد، آن فاعل در اینجا نتیجه را حس می‌کند [و می‌گوید:] چقدر خوب شد! همین که به این مستمند این پول را داد و او دعا کرد که الهی خیر ببینی، او یک دفعه در نفس خودش دید که چه انبساط و شغف و لطافت روحی پیدا شده است! این برای آن جنبه مثالی آن صورت برزخی و صورت واقعی است که این را در آنجا انجام می‌دهد.

ارتباط اتحادی صورت مثالی با صورت خارجی

آن وقت ارتباط و کیفیت آن صورت مثالی با آن صورت خارجی ارتباط اتحادی است. رفقای که این بحث‌ها را [متوجه نشدند] به همان مطالب و نوارهای قبلی مراجعه کنند. در آنجا توضیح دادیم که مسئله، مسئله معیت نیست بلکه قضیه قضیه اتحاد است، یک امر تحقق پیدا می‌کند که دو صورت دارد. وقتی که این طلا را در ضرب‌خانه برای سکه

می‌زنند، همین‌که این سکه بیرون می‌آید دو صورت دارد؛ در این صورتش یک چیزی نوشته و در آن صورتش چیز دیگری نوشته است. یک سکه بیرون می‌آید و یک شیء خارج می‌شود، نقره، طلا، برنز و یا هرچه که هست یک خروجی دارد که این خروجی دو شکل دارد؛ آن شکلش یک مسئله‌ای را می‌رساند که میزان و قیمت این سکه به آن طرف است و این طرفش یک مطلب را می‌رساند که سال ضرب سکه، خصوصیتی که می‌خواهند در اینجا بگویند، مطلبی را که می‌خواهند در این سکه تبلیغ کنند و فرهنگی را که می‌خواهند با این نشان بدهند، آن را در آن طرف ضرب و حک می‌کنند.

بنابراین اشیائی که در عالم مثال صورت علیّی اشیاء خارجی هستند، آنها مولّد صور خارجیّه مثالیّه هستند و ظهور آن صورت مولّده مثالی در اینجا به فاعلیت فاعل است. پس وقتی که او دارد دست [در جیبش] می‌کند و پول را بیرون می‌آورد، در همان موقع مثال دارد این کار را انجام می‌دهد متنها شما مثال را نمی‌بینید و این قیافه شخص را می‌بینید. آن شخصی که چشمش باز است چه چیزی را می‌بیند؟

استاد: همه اشتباه کردید! دارد هر دو را می بیند، این حرف من بود. مثالی را دارد می بیند، درست است ولی نه اینکه مثالی را ببیند - آن دفعه خدمتتان گفتم - و آن اعیان خارجی را نبیند، این غلط است. آنچه را که در ذهن هست و خیلی از افراد در خواب می بینند آن صورت، صورت مثالی است ولی برای آن افرادی که پرده از جلوی چشمشان بالا رفته است وقتی که نظر به مثال می کنند نظر به همان عین خارج می کنند منتها عین خارجی که الآن این عین خارج در مرآی و منظر نیست. چه اشکالی دارد؟ بارها برایتان مثال زده ام و گفته ام.

قانون ظاهر

ما الآن در مدرسه هستیم در محلّ بحث و مباحثه هستیم. الآن افرادی که دارند در خیابان حرکت می کنند و بیرون از مدرسه حرکت می کنند، هستند یا نیستند؟! چرا شما نمی بینید؟! چرا ما نمی بینیم؟! چون بین ما و آنها حاجب است و این رؤیت ظاهر نیاز به قانون دارد و قانون ظاهر اجازه نمی دهد که انسان اطلاع و اشراف بر اشیاء وراء حاجز و حاجب

پیدا کند. حالا اگر شما یک دستگاه بیاورید که با اشعه از این دیوار رد بشود و برود، خارج را می بیند. الان می دانید که افرادی در خارج از این مدرسه در حال حرکت هستند، آیا نیستند؟! خب می گوئیم که بله، ما الان از آنجا آمدیم. الان که از آنجا آمدیم می بینیم که افراد دارند می آیند و بعد هم که هنوز چیزی نشده است که ببندند و نگذارند که کسی بیاید. نه، افراد دارند می آیند و می روند و هنوز آن طوری نشده که راه را ببندند و کسی را راه ندهند. خب به همان استصحاب وجدانی که می کنیم، به همان استصحاب بگوئیم که الان هم یک عده در خارج از مدرسه هستند، احتمال می دهیم ولی آنها را ندیدیم و شکلشان را ندیدیم بلکه احتمال می دهیم یک عده هستند. فوراً در اینجا برای ما یک دستگاه می گذارند و می گویند که حالا نگاه کن، نگاه می کنیم و افراد را می بینیم. برای ما چه پیدا می شود؟ هیچ! هیچ! حالتی پیدا نمی شود، نه تعجب می کنیم و نه بهت زده می شویم. می بینیم که این اشعه الان از اینجا رد شده است و آن افراد را آورده و در اینجا قرار داده است. بچه ای که در شکم مادر هست، مادر را

می‌برند سونوگرافی می‌کنند خب قبل از اینکه ببرند
سونوگرافی بکنند، اینها می‌دانند که بالأخره در شکم
مادر بچه هست حالا پسر و دختر بودنش را نمی‌دانند
ولی بالأخره می‌دانند یک جنینی الآن هست تا اینکه
آن شخص کارشناس به اینها می‌گوید که الآن من
یک جنینی می‌بینم که این خصوصیات و اینها را
دارد. [با این حرف] هیچ چیزی برایشان عوض
نمی‌شود و فقط یک اطلاع پیدا می‌کند ﴿لَيْطَ مَمْنًا
قَلْبِي﴾^۱ که این بچه الآن حیات دارد و دارد به رشد
خودش ادامه می‌دهد. آن وقتی که بگوید: این پسر
است یا دختر است، یک دفعه برای آنها حالت
دیگری پیدا می‌شود و متوجه می‌شوند [و
می‌گویند:] این را نمی‌دانستیم. اینکه در این [شکم]
بالأخره جنینی بود را می‌دانستیم و خبر داشتیم. آیا
می‌شود آدم خبر نداشته باشد؟! نمی‌شود آقا! خبر
داشتیم که بالأخره در اینجا جنین هست. گفت: «یادم
از کشته خویش آمد و هنگامِ درو!» حالا مصراع

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۶۰. معاد شناسی، ج ۴، ص ۲۵۶:

«ولی برای آرامش و سکون نفس خود تقاضا دارم.»

اولش را نمی‌خوانم! این را خبر داشتیم که چه خبر است ولی اینکه دارای چه خصوصیتی است، این را اطلاع نداریم و این دستگاه این را برای ما نشان می‌دهد. هیچ چیزی عوض نمی‌شود؛ نه حیرت می‌کنیم و نه بهت زده می‌شویم و نه تعجب می‌کنیم، امری که می‌دانیم هست و واقعیت دارد و پرده جلوی ما و آن امر واقعیت افتاده است، این دستگاه آن پرده را برمی‌دارد و افرادی که الآن در خارج دارند حرکت می‌کنند و با همدیگر صحبت می‌کنند و دارند با همدیگر دادوستد می‌کنند را برای ما نشان می‌دهد.

آن افرادی که از نقطه نظر اطلاع و اشراف بر عالم مثال در درجه بالایی از اشراف قرار دارند اشیاء خارجی و صور مثالی را نمی‌بینند بلکه یک چیز می‌بینند و آن یک چیز دو طرف دارد مثل سکه‌ای که دو طرف دارد آن هم دو طرف دارد؛ یک طرفش مثال آن است و یک طرفش اعیان خارجی آن است، پس چیزی اتفاق نیفتاده است.

پس در اینجا چه چیزی باعث شده است که این تقرب در خارج پیدا شود؟ همان صورت مثالی که همراه با آن صورت مثالی، صورت عین خارجی هم

هست و همان صورت مثالیه دارد این کار را انجام می‌دهد و به تدریج هم انجام می‌دهد و اشکالی هم ندارد و همه این تدریج‌ها و همه این تسلسل‌ها به‌عنوان امر ثابت ازلی موجود بوده است. این نتیجه صحبت است.

کافی بودن قضایای جزئیۀ خارجیۀ برای نتایج منطقی

پس اینکه می‌گویند: اعتراف به مثل افلاطونی و باور کردن مثل افلاطونی در وجود ذهنی تأثیر دارد، هیچ دلیلی در اینجا بر آن نیست و صرفاً ادعاست و همین‌طور اینکه گفته می‌شود: در مسائل و قضایا باید قضایای کلیه باشند تا بتوان نتایج منطقی گرفته بشود، این‌هم اصل ندارد بلکه خود همان جزئیۀ خارجیۀ چون نفس آن جزئیت **أمرٌ ثابتٌ ازلیٌّ و خارجیٌّ** است، به‌تنهایی برای استنباط یک امر کلی کفایت می‌کند و در اینجا نیازی به ادراک آن صورت کلیه نداریم. این‌هم مطلبی است که در اینجا هست و برگشت آن مسئله مثل افلاطونی به یک مطلب دیگری است که حالا در ادامه بحث به آن می‌رسیم. آن یک مسئله دیگر است اما ارتباطی با این‌گونه مطالب ندارد که ما بخواهیم این‌گونه استفاده‌ها را

بکنیم.

سنخیت بین معنا و مثال

تلمیذ: سؤالی در اینجا برای من مطرح است؛ ربط بین مثال و ماده تا الآن با این جلساتی که بحث می‌شود، مشخص شد. من سؤال از مرتبه بالاتر از مثال است یعنی سنخیت بین مثال و ملکوت اعلیٰ چیست؟ که آدم در خواب می‌بیند که علم به صورت ماء ظاهر می‌شود چه سنخیتی بین معنا و مثال هست؟

استاد: حالا می‌خواهید این را برای یک وقت

دیگر بگذاریم چون این خودش جای صحبت دارد

البته بنده نسبت به این قضیه اشاراتی در بین

صحبت‌هایم داشته‌ام که چرا باید علم به صورت شیر،

نور به صورت آب، ثروت به صورت ماهی، دزدی

به صورت روباه و مکر و اینها، درندگی به صورت

گرگ و شهوت و بی‌چیزی به صورت خوک در

بیاید! هر کدام از اینها یک حیثیتی دارند که به واسطه

آن حیثیت در همان طریق شکل پیدا می‌کند.

إن شاء الله این را یک وقت دیگر خدمتان می‌گویم.

حکم ردّ مظالم

تلمیذ: ردّ مظالم جزو خمس محسوب می‌شود و یا جزو صدقات است؟

استاد: نه، جزو خمس است و مصارفش مصارف

خمس است. نه، ببخشید جزو صدقات است من با

مَجْهُولُ الْمَالِکِ اشتباه کردم. ردّ مظالم یا **مَجْهُولُ**

الْمَالِکِ فرق می‌کند و جزو صدقات است خمس

نیست.

تلمیذ: مالی که انسان به جایی می‌رود [مصرف می‌کند] حالا یا شبهه است یا یقین به حرمتش دارد، یک‌پنجم را خودش خارج کند آیا باید این را به عنوان خمس بدهد؟

استاد: نه صدقات است منتها حکم خمس را دارد.

تلمیذ: مصرفش چگونه است؟

استاد: همان [موارد] صدقات است و [مورد مصرفش] سید نیست.

یک وقتی مال، مال حرام است و یک وقتی مال، مال خمس نداده است و حرام نیست. آن مالی را که خمس نداده است [حالا که یک پنجم را می دهد] حکم خمس را دارد. یکی وقتی مال، مال ربوی است و زندگی شخص اصلاً زندگی ربا است یا فرض کنید که رفته کلاه برداری و دزدی کرده است آن اصلاً ربطی به [خمس] ندارد و در آن صورت باید کل آنچه را که مصرف می شود به فقیر بدهد. آن مطلب یک پنجم مربوط به جایی است که شخص خمس نداده است و اهل خمس نیست.

حکم مال مجهول المالك

یا اینکه مواردی است که حرام نیست و **مجهول المالك** است و شخص نمی داند که چه مقدار از این مربوط به غیر است. می داند یک معامله ای کرده و ربح این معامله بین دو طرف بوده است ولی نمی داند

که آیا آن شخص همهٔ حق خودش را استیفاء کرده است یا نه و به او دسترسی هم ندارد و آن شخص هم دیگر نیست رفته و دیگر پیدا نمی‌شود. می‌داند که الآن کمی از مال غیر در مالش هست اما میزانش را نمی‌داند این **مَجْهُولُ المَالِک** می‌شود حرام نیست ولی **مَجْهُولُ المَالِک** است. اینها موارد خمس است. البته باید به ظنّ غالب عمل کند اگر ظنّ غالب هم نداشت آن وقت خمس [است].

اللّهم صل علی محمد و آل محمد